

ای خوشا خرقه و خوشا کشکول!

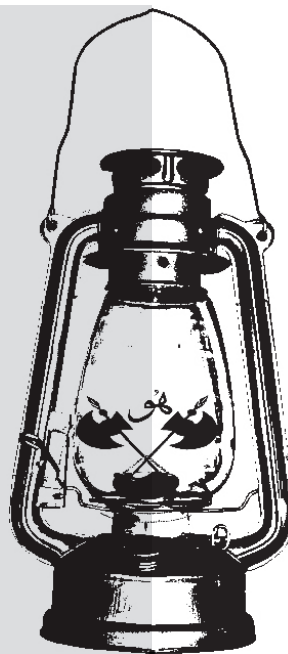
جويا جهانبخش

نویسنده و پژوهشگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أُمَّةٍ الْهُدَىٰ

از سَمور و حریر بیزارم
باز میل قلندری دارم
تکیه بر بستر منقش بس
بر تنم نقش بوریاست هوس...
گر نباشد اطاق و فرش حریر
کنج مسجد خوشست و کهنه حصیر
گر مُزَعَفَرِ مَرَا رُودِ از یاد
سِرِ نَنِ جُوین سلامت باد!
دلَم از قیل و قال گشته ملول
ای خوشا خرقه و خوشا کشکول!
لَوْحَشِ اللَّهِ ز سینه جوشی‌ها
یادِ آیامِ خرقه پوشی‌ها...!

این بیت‌های دلپسند از تراوش‌های خاطرِ خطیرِ نادره‌ی مردی از نوابغِ اسلام، بل یکی از مفاخرِ بشریت، یعنی حضرتِ شیخِ بهاء‌الدین محمدِ عاملی، معروف به «شیخِ بهایی» (ف: ۱۰۳۰ هـ.ق.)، است که به قولِ یکی از مورخانِ معاصرش «در عالمِ ظاهر و باطنِ سرآمدِ روزگار» بوده^۱ و به تعبیرِ یکی از برجسته‌ترین فقیهان و محدثانِ شیعه که نزد وی دانش‌اندوزی کرده، «شیخ الطائفة فی زمانه»^۲ به شمار می‌رفته. درباره‌ی این مردِ بزرگ، مانند غالبِ دیگر بزرگان و برجستگانِ تاریخ، داستان‌ها و انگاره‌ها و اقوالِ ضدّ و نقیضِ بسیارِ مجالِ طرح یافته و بر زبان‌ها و قلم‌ها جاری گردیده‌است. از جمله درباره‌ی جوانبِ عرفان‌گرایانه‌ی شخصیتِ او سخنانِ ناهمساز کم نیست و





که شیخ در زمان سیاحت خود «به خدمت خدا شناسی رسید و از او توبه و تلقین گرفت».^۹ به هر روی با تمایلاتی که شیخ داشته و زی درویشانه‌ای که از برای سیاحت برگزیده بوده است، دور نمی‌نماید که به قول ملک شاه حسین سیستانی، صاحب خیر البیان: «در آن مدت به صحبت بسیاری از اهل ترک و تجرید رسیده»^{۱۰} باشد، هر چند حکایات دست ارادت دادن، چیز دیگر و محتاج شاهی استوار است. آثار او، بویژه کشکول، نمودار تأثر فراوان شیخ از اقوال و احوال و میراث‌های فکری صوفیان نامی جهان اسلام است.^{۱۱}

افزون بر این، گزارش‌های معاصران و معاصران شیخ به تمایلات صوفیانه‌ی وی تصریح دارد.

عزالدین حسین بن سید حیدر کرکی عاملی، شاگرد شیخ، به صراحت درباره‌ی وی می‌نویسد: «...کان... یَمِيلُ إِلَى التَّصَوُّفِ كَثِيرًا»^{۱۲}. مجلسی اول، شاگرد دیگر شیخ و عالم نامی امامی، نیز بی‌پرده می‌نویسد: «... وَ كَانَ أَكْثَرَ صُحْبَتِي مَعَ الشَّيْخِ فِي التَّصَوُّفِ، وَ كَانَ مَائِلًا إِلَيْهِ...»^{۱۳}

ادهم خلخالی، شاگرد متصوف شیخ، در وصف او می‌نویسد: «... مشرب تصوف و تحقیق‌اش به مذهب ظاهرش غالب بود، به زیارت فقرا و درویشان گوشه‌نشینان مبادرت می‌نمود و رواج آداب ایشان می‌داد و با اهل الله اعتقاد تمام داشت و به آواز خوش و مجلس ذکر بغایت راغب بود»^{۱۴}

ادهم خلخالی در رساله‌ی ذکر به الهیته، در اواخر مقصد

بویژه تلاش‌های تصوف ستیزان چند سده‌ی اخیر که پیوسته خواسته‌اند او را از «آتهم» تصوف «تبرئه» نمایند! مایه‌ی دامن زدن به ترویج پاره‌ای اخبار آحاد و مظنونات بی‌بنیاد گردیده است که نقد و تمحیص و تفتیش و تنقیبشان یک ضرورت تاریخ‌پژوهانه و فرهنگ‌شناسانه است و خوشبختانه در این زمینه چندان شواهد و مدارک از حیات او به دست هست که بتوان از سر تحقیق سخنی گفت. بعضی فضلا شیخ را بزرگترین عارف روزگار خویش قلم داده‌اند، و این داوری اگر هم به نحو قطع و ابرام قابل دفاع نباشد، باز فی الجمله دور از واقع نمی‌نماید، چه شیخ بیقین از برترین‌هاست.

گرایش صوفیانه را یکی از ریشه‌دارترین و بنیادی‌ترین گرایش‌های فکری و فرهنگی شیخ بهائی قلم می‌باید داد^۵ که جلوه‌های بیرونی هویدائی نیز در زندگانی وی یافته است.^۶

به سبب همین گرایش و جلوه‌های آن بود که شیخ مورد توجه صوفیان زمان خویشتن واقع شد چنان که برخی از فوائد و کلمات او در مجالس ایشان نقل می‌گردیده است.^۷

برخی از متصوفان، شیخ بهائی را یک صوفی تمام عیار دانسته‌اند.^۸ هر چند انتساب شیخ بدین فرقه و آن خانقاه چیزی است که سندی استوار ندارد و سخت دور می‌نماید، در اصل تمایلات صوفیانه‌ی وی هیچ تردیدی نیست.

ادهم خلخالی، شاگرد متصوف شیخ، گزارش می‌کند

دوم، آنجا که به دفاع از ذکرِ جَهر و استدلال بر مشروعیت و مرغوبیت آن پرداخته است، گوید: «... و در مجلس شریف شیخ بهاءالدین - طابَ ثراه - به فرموده‌ی وی بیشتر اوقات ذکرِ جَهر می‌کردند، و وی آن را خوش داشت.»^{۱۵}

اهمیت این گزارش آنگاه آفتابی می‌شود که بدانیم "ذکرِ جَهر" از مسائل مورد اختلاف و کشمکش در آن عصر بوده و متشرعان از بابت ذکرِ جَهر کردن بر متصوفان خُرده می‌گرفته‌اند.^{۱۶}

ادهم خلخالی، در گزارشی که درباره‌ی یکی از مشایخ عرفانی خویش، یعنی "محمد حسین حکاک"، از "سلسله‌ی نور بخشیه" و مرید "درویش محمد پالان دوز جوینی"^{۱۷}، به دست داده است، خاطر نشان می‌کند که «شیخ بهاءالدین محمد...^{۱۸} از مکاشفات وی به مردم مکرراً نقل می‌کرده و اعتقاد تمام به وی داشته» و سپس ماجرای یکی از خوارق عادات وی را که در حق شیخ سرزده نقل کرده است.^{۱۹}

متتبعِ خبیر، میرزا عبدالله اصفهانی، علی‌رغم ناهمدلی خودش و استادش، علامه مولانا محمد باقر مجلسی - رضوان الله علیهما - با تصوف و صوفیان، به صراحت، از تمایل حضرت شیخ بهاءالدین، به تصوف و رغبت این هر دو به ستایش مشایخ صوفیان و گفتاوردهایشان، یاد کرده است و احتمال داده است که شیخ حسین در این امر از استاد ارجمندش، شهید ثانی، متأثر شده باشد.^{۲۰}

برخی عالمان قدیم مانند مرحوم سید نعمه الله جزائری شوشتری در مکتوبات خویش آشکارا بر گرایش‌های صوفیانه‌ی شیخ و ثنائی که بر بعض صوفیان خوانده است، خرده گرفته‌اند،^{۲۱} و همین خرده‌گیری‌ها فرا می‌نماید که اینان میان مشرب خویش و مشرب شیخ تفاوتی بین می‌یافته‌اند و از منظر این خرده‌گیران شیخ از مرز گذشته و به محدوده‌ی ادهم خلخالی در زمره‌ی آنچه در سبحات الانوار از احوال و اقوال شیخ بهاءالدین آورده است، می‌نویسد:

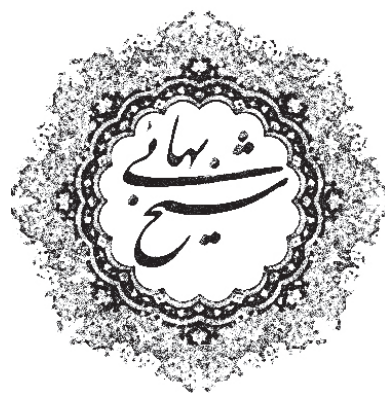
«روزی در خدمت حضرتش مذکور می‌سازند که فلان واعظ بی‌درد و مقلد بی‌بصیرت، شیخ جنید و شیخ شبلی و شیخ عطار و ملای روم و حکیم سنایی و سایر مشایخ معروفه‌ی صوفیه را یکان یکان نام می‌برد و لعن می‌کند، می‌فرماید که: دعای ما به وی برسانید و بگوئید که چه حاجت که تصریح کند و هریک را بخصوص نام برد. چون از آن عمل محظوظ است، بدین عبارت اختصار کند که: نیکان و پاکان اولین و آخرین را لعنت باد!

چون آن مقلد این سخن می‌شنود ترک آن ادا می‌کند.^{۲۲} پوشیده نباید ماند که علی‌رغم دل‌نمودگی شیخ به تصوف و فرهنگ خانقاه، وی از برخی متصوفان و خانقاهیان روزگار خویش نیز چونان برخی اهل مدرسه سخت دلگیر است.

شیخ بهایی در یکی از مثنویاتش می‌گوید:

اندین ویرانه‌ی پُر وسوسه
دل گرفت از خانقاه و مدرسه
نه ز خلوت کام بردم، نه ز سیر
نی ز مسجد طرف بستم، نه ز دیر
عالمی خواهم ازین عالم بدر
تا به کام دل کنم خاکی به سر!^{۲۳}

از بعض صوفیان همان روزگار منقول است که گفته: «مدرسه و خانقاه در این جزو



زمان از قبیل خان مستأجران و حمام بازاریان و تله‌ی آتش و نان شده است، و فقر و علم حرفه و صنعت اخذ و جر گردیده، تا بعد از این چه شود!»^{۲۴}

انحرافات و بدعت‌هایی که در میان کثیری از مدعیان تصوف چونان شماری از صوفیان قزلباش وجود داشت^{۲۵}، تصوف‌گرایان بدعت‌گریز و راست‌کیش را به گریز از آنان، و گاه ستیز با آنان، سوق می‌داد.^{۲۶}

بعید است روابط شیخ بهائی با بعض متصوفان و درویش مسلکان آن روزگار که از ادوار انحراف و ابتدال تصوف است، خالی از درگیری و اصطکاک بوده باشد.^{۲۷}

این که شیخ گاه در مذمت یا انکار صوفیان سخنی رانده باشد^{۲۸}، علی‌الظاهر ناظر به همین اختلافی است که او با بعض صوفیان زمان خود داشت، زمانه‌ای پر از مدعی که شاه عباس شرابخوار آدمی کش آن هم «مُرشدِ کامل» و «صوفی اعظم» بود!

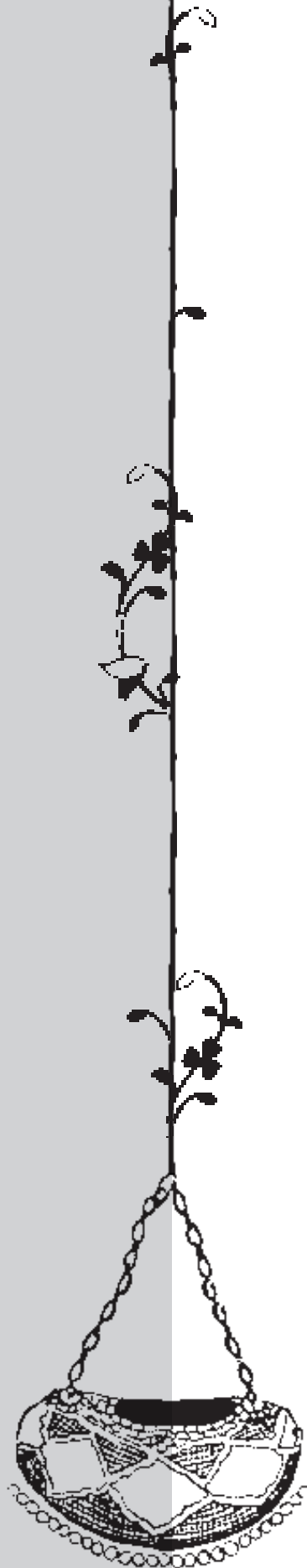
لیک این که از بعض اعظم نقل کرده‌اند که «جناب شیخ بهاء الدین - علیه الرحمة - اهل تصوف را به این مرتبه از اسلام بی‌بهره می‌دانست که هر گاه در مجلس شیخ بعضی از آن فرقه حاضر می‌شد بعد از بیرون رفتن او جناب شیخ به تطهیر فرش امر می‌فرمود»، از آن «فضایا» است که «قیاساتها معها»!

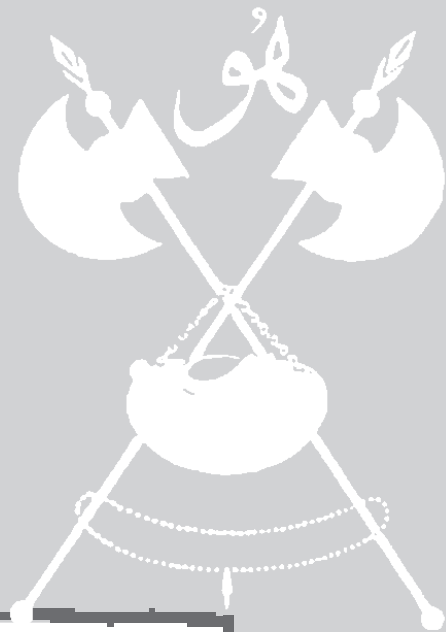
از برخی دیگر بزرگان عصر صفوی که احیاناً نقدی‌های آتشین نثار صدر و ذیل تصوف می‌کردند، چنین رفتارهای مُتَقَشِّرانه روایت نشده است، آنگاه شیخ بهاء الدین، با آن بُردباری صالحانه و تسامح مصلحانه، و با آن همه الفاظ و افکار و گفتاوردهای صوفیانه و خانقاهی که در آثار خود راه داده و با آن ثناهای جمیل که بر بعض صوفیان نامدار خوانده است، چنین رفتاری بکند؟! «تصویر است که عقلش نمی‌کند تصدیق»!

مرحوم شیخ یوسف بحرانی در لؤلؤة البحرین درباره‌ی شیخ بهائی می‌نویسد:

«... وَ رَبِّمَا طَعِنَ عَلَيْهِ بِالْقَوْلِ بِالتَّصَوُّفِ لِمَا يَتَرَاءَى مِنْ بَعْضِ كَلِمَاتِهِ وَ أَشْعَارِهِ، وَ الْحَقُّ فِي الْجَوَابِ عَنْ ذَلِكَ مَا أَفَادَهُ الْمُحَدِّثُ الْعَلَامَةُ السَّيِّدُ نِعْمَةُ اللَّهِ الْجَزَائِرِيُّ - قَدَسَ اللَّهُ سِرَّهُ - مِنْ أَنَّ الشَّيْخَ الْمَذْكُورَ كَانَ يُعَاشِرُ كُلَّ فِرْقَةٍ وَ مِلَّةٍ بِمُقْتَضَى طَرِيقَتِهِمْ وَ دِينِهِمْ وَ مَا هُمْ عَلَيْهِ، حَتَّى أَنْ بَعْضُ عُلَمَاءِ الْعَامَّةِ ادَّعَى أَنَّهُ مِنْهُمْ، قَالَ السَّيِّدُ الْمَذْكُورُ فَأَظْهَرَتْ لَهُ كِتَابَ مُفْتَاخِ الْفَلَاحِ - وَ كَانَ مَعِيَ - فَعَجِبَ مِنْ ذَلِكَ ...»^{۳۰}

می‌گویم: حکایت تقیه‌ی مذهبی شیخ را آن هم در هنگام سیاحت در بلاد عامه با آنچه از سر اعتقاد و به صراحت در مکتوباتی متعدد و نزد خواص تلامذ خود





آشکار داشته است، نسبتی نیست.

این که شیخ بهاء‌الدین در زمره‌ی عالمانی بوده که گرایش به تصوف داشته‌اند^{۳۱} جای گفت‌وگو ندارد و البته این هم گرایش او مانند برخی از دیگر عالمان در مرز مطالعه‌ی مشتاقانه‌ی میراث صوفیه و نقل آن نمانده و بسی فراتر از آن رفته شواهد تاریخی دارد. باری، ایستار شیخ درباره‌ی تصوف، خودخورای تک‌نگاری است، تا فارغ‌البال از آن گفتگو توان کرد و باز نمود که وی از تصوف چه‌ها فرا گرفته و کدامین اجزای سنت‌های صوفیانه‌ی زمان خویش را نمی‌پسندیده و چگونه جمعی میان تفقه و تصوف پیشه ساخته است.^{۳۲} همچنین باید تأثیر اندیشه و شخصیت شیخ را بر صوفیان پس از وی بررسی‌د، بویژه از آن روی که صوفیان متشرع به آثار و افکار او اعتنا و اهتمام فراوان داشته‌اند و تا سال‌ها پس از او مریدان خود را برخوان رنگارنگ اندیشه‌های او ضیافت می‌کرده‌اند. نمونه‌ی راه، قطب‌الدین محمد تبریزی (۱۱۰۰-۱۱۷۳ ه.ق.)، از اقطاب سلسله‌ی ذهبیه، در منظومه‌ی انوار ولایت خویش بخشی از سروده‌های شیخ بهایی را تضمین کرده^{۳۳} و خواننده‌ی خود را به ارشاد جستن از «بهاء‌الدین محمد شیخ امجد» و مهمان شدن بر شیر و شگری که در خوان اوست^{۳۴} سفارش نموده است.^{۳۵}

آنچه بیش از هر چیز دیگر شیخ بهاء‌الدین را از بسیاری عالمان نامدار متشرع و دین‌ورزان گردن‌فراز روزگار خویش و حتی پیش و پس از آن روزگار جدا می‌کرد، نه گرایش او به تصوف، که همان تمایل و گرایشی بود که خود از آن به «میل قلندری» تعبیر می‌کرد. عالمان متصوف در تاریخ متأخر شیعه کم نبوده‌اند لیک غالب گرایش‌های صوفیانه این دانشوران با نوعی هنجارشکنی مولوی‌وار و رستن و وارستن از برخی قیود ظاهری همراه نبوده، بلکه در جامعه‌ی نوعی «علم رسمی» و تصوف دانشمندانه رخ می‌نمود. اما شیخ اهل «فقر محتشم» و «عرفان پر طمطراق» نبود. از بسیاری تعلقات گسسته بود، و از این حیث براستی از نیکبختان بود. به تعبیر خود او:

یا رب! چه فرخ طالعتند آنان که در بازار عشق
دردی خریدند و غم دنیا و دین بفروختند^{۳۶}

پی نوشت:

۱. کلیات شیخ بهائی، به کوشش غلامحسین جواهری، ص ۵۵ و ۵۶ - با اصلاح یک نادرستی چاپی.
۲. عالم آرای عباسی، چ امیر کبیر، ۱۵۷/۱.
۳. روضة المتقین، ۴۳۴/۱۴.
۴. نگر: احوال و اشعار فارسی شیخ بهائی، نفیسی، چ: ۱، ص ۵۰.
۵. مرحوم شیخ عبدالله نعمه از دو گرایش و جهت گیری بارز و غالب در اندیشه‌ی شیخ بهائی نشانی می‌دهد: یکی گرایش ریاضی و دیگری گرایش عرفانی یا صوفیانه که به قول شیخ عبدالله نعمه «در بسیاری از مؤلفات وی به روشنی انعکاس یافته و شاید کتاب کشکول او روشن ترین تصویر را از این گرایش به دست دهد ... هر چند انعکاس این گرایش در عموم گفته‌ها و سروده‌های وی واضح و چشمگیر است.» (نگر فلاسفة الشیعه، ص ۴۴۹)
۶. مرحوم میر سید علی جنب (۱۲۲۹-۱۳۰۹ ه.ش.) در رجال و مشاهیر اصفهان (ص ۳۳۱) می‌نویسد: «... هنوز در مدرسه‌ی بابا قاسم - واقعه در جنب مقبره‌ی بابا قاسم حجره‌ای است معروف به توحیدخانه‌ی شیخ بهائی که مواقع مخصوصه فکر و ذکر خود را آنجا به جا می‌آورده است و در تکیه‌ی بابا زکَن الدین هنوز گنبدی است معروف به چله‌خانه‌ی شیخ بهائی که می‌گویند در آنجا اعمال ریاضات و اربعین به سر می‌آورده است.»
۷. نمونه راه نگر: رسائل فارسی ادهم خلخالی، ۳۲۰/۱ و ۳۲۱ (گفتاورد از حاجی میر محمد لاله).
۸. سنج: دانشنامه‌ی جهان اسلام.
۹. رسائل فارسی ادهم خلخالی، ۳۰۶/۱.
۱۰. مقالات عارف، نور شاهی، ۱۴۳/۲.
۱۱. سنج: دانشنامه‌ی جهان اسلام، ۶۶۶/۴.
۱۲. روضات الجنات، ط، اسماعیلیان، ۵۸/۷ و ۵۹. یعنی: بسیار به تصوف گرایش داشت.
۱۳. روضة المتقین، ۴۲۰/۱۴. یعنی: بیشترین صحبت من با شیخ درباره‌ی تصوف بود و وی به تصوف تمایل داشت.
۱۴. رسائل فارسی ادهم خلخالی، ۳۰۶/۱.
۱۵. همان، ۴۷۰/۱.
۱۶. نمونه‌ی گفتگوهایی را که بر سر این موضوع رفته‌است، نگر در: ده رساله‌ی فیض کاشانی، چ جعفریان، ص ۱۰۴ و ۱۰۵، رساله‌ی "المحاکمه"، برهان المرتاضین اصطهباناتی، صص ۹۹ - ۱۲۹.
۱۷. درویش محمد پالان‌دوز که ادهم در کدو مطبخ قلندری داستان مشهور را از ماجراهای او دانسته (نگر: کدو مطبخ قلندری، ط. مجاهد، چ: ۱، ص ۴۸ و ۱۲۱ - ۱۲۳)
- همان درویش محمد کارنده‌ی (ف: ۱۰۳۷ ه.ق.)، از معاصران شیخ بهائی است که پیری‌آمی و درس ناخوانده بوده و آرامگاه وی در این زمان در مشهد مقدس به نام «پیر پالاندوز» مشهور است و گفته می‌شود که از مشایخ سلسله‌ی ذهبیه بوده است. نگر: کدو مطبخ قلندری، ص ۱۲۰.
۱۸. در مأخذ چاپی اینجا «علیه السلام» دارد!
۱۹. نگر: رسائل فارسی ادهم خلخالی، ۳۱۳/۱ و ۳۱۴.
۲۰. گفتار مرحوم میرزا عبدالله اصفهانی در ترجمه‌ی حال شیخ حسین بن عبدالصمد از این قرار است: «و کان له - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - مَبْلٌ إِلَى التَّصَوُّفِ وَ رَغْبَةٌ فِي مَدَحِ مَشَائِخِ [كذا في المطبوع - بالهمزة - و الصواب: مشايخ - بآلية -] الصَّوْفِيَّةِ وَ نَقَلَ كَلِمَاتِهِمْ كَمَا هُوَ دِيدُنٌ وَلَدِهِ الشَّيْخِ الْبَهَائِيِّ أَيْضاً، وَ كَانَ وَ كَأَنَّهُ أَخَذَهُ مِنْ أَسْتَادِهِ الشَّهِيدِ الثَّانِي لَكِنْ زَادُوا [كذا] فِي الطَّنْبُورِ نَعْمَةً، وَ...» / رياض العلماء، ط. اشكوری، ۱۱۴/۲.
۲۱. نگر: روضات الجنات، ط. اسماعیلیان، ۶۶/۷ و ۶۷؛ و: قصص العلماء تنکابنی، ط. خالقی و کرباسی، ص ۲۹۷.
۲۲. رسائل فارسی ادهم خلخالی، ۳۰۷/۱. ادهم همین ماجرای لطیف را بدون تصریح به نام شیخ بهاء الدین در کدو مطبخ قلندری (ص ۷۱) آورده و به جای تصریح به نام شیخ از او به عنوان «یکی از مفتیان ظاهر و رهنمایان باطن که وحید عصر و یگانه‌ی دهر بود» یاد کرده است.
۲۳. رسائل فارسی ادهم خلخالی، ۷۲۳/۱ (در ضمن نامه‌ی شیخ بهائی به میرزا ابراهیم همدانی). / نیز با تفاوت در ضبط، نگر در: مقالات عارف، نوشاهی، ۱۴۸/۲. (گفتاورد از خیرالبیان)
۲۴. رسائل فارسی ادهم خلخالی، ۳۱۹-۱. به نقل از درویش عطاءالله (که مرّی نظر ادهم خلخالی و از مشایخ وی بوده است).
۲۵. بی‌رسمی‌های قزلباش‌ها کار را به جایی رسانید که شهید ثالث، قاضی نورالله شوشتری -أَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ-، بزعم اراداتی که به پادشاهان صفوی دارد و اگرچه قزلباش روزگاری بازوی اصلی اقتدار اینان به شمار می‌آمده است، به صراحت قزلباش را با عوام و اوباش قرین می‌سازد. (نگر: مصائب التواصب، تحقیق قیس العطار، ۲۵۳/۲)
۲۶. علامه‌ی فقید، مرحوم آیه الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، در پیشگفتار خویش بر شرح اصول کافی مولانا محمد صالح مازندرانی - رضوان

اللهِ عليهما- می نویسد: «... ثُمَّ إِنَّ السَّارِحَ - رَجِمَهُ اللهُ - كَانَ رَاغِبًا فِي التَّصَوُّفِ شَدِيدًا التَّمَسُّكُ بِهِ، لَكِنْ تَصَوُّفُهُ وَتَصَوُّفُ أَمثَالِهِ مِنْ عُلَمَاءِ ذَلِكَ الْقَصْرِ كَانَ خَالِيًا مِنَ الْبَدْعِ وَالْأَهْوَاءِ وَكَانُوا مَرْتَضِينَ مُتَشَرِّعِينَ عَامِلِينَ فِي السَّلُوكِ وَالرِّيَاضَةِ بِمَا يُوَافِقُ الشَّرْعَ الْمُبِينِ الْبَيِّنَةَ...» (شرح اصول کافی، ط. بیروت، ۹/۱)

۲۷. نگر: دانشنامه‌ی جهان اسلام، ۶۶۶/۴ و ۶۶۷.

۲۸. نگر: نجوم السماء، ط. محدث، ص ۳۲.

۲۹. همان، همان ط. همان ص / تفصیل سخن یاد شده که از مرحوم وحید بهبهانی - اعلی الله مقامه الشریف - نقل گردیده، به نقل فرزندشان از این قرار است: شیخ بهاء الدین مرحوم معاصر سلاطین صفویه ظاهر التصوف بود. از جهت مراعات مصالح وقت اظهار میل به تصوف در افعال و اقوال و اشعار و مصنفات می فرمود. لکن از مشایخ ثقات و دیگران دست به دست به ما رسیده است که گاهی صوفیه در مجلس او ظاهر می شدند و مهمان او می شدند و بعد از انقضای مجلس، شیخ مرحوم خدام را امر می فرمود به شستن و تطهیر ظروف فروشی و رطوبت ملاقی آنها شده بودند ... (خیراتی، ۳۹۷/۲؛ با اصلاح یک نادرستی چاپی).

۳۰. لؤلؤة البحرين، ط. بحر العلوم، ص ۱۹۰ / حاصل معنا اینکه: ... به سبب آنچه از برخی سخنان و سروده هایش به نظر می آید گاه از باب عقیده به تصوف براو طعن کرده اند؛ و حق در پاسخ این ادعا همان است که محدث علامه سید نعمت الله جزایری - قدس الله سره - بیان فرموده و آن اینکه شیخ بهائی با هر گروه و هر کیش به مقتضای طریقت و دین و کیش و شیوهی خودشان معاشرت می کرده است؛ تا جایی که یکی از عالمان سنی ادعا کرد که او سنی بوده است! سید نعمت الله گوید: در برابر این سخن آن عالم سنی، کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهائی را که با من بود (و تشیع شیخ از آن هویدا می شد) به او نشان دادم. از آن در شگفت شد! ...

۳۱. سنج: برهان المرتاضین، ص ۱۹۵ - ۱۹۷، تذکره‌ی ریاض العارفین، چ پژوهش گاه، ۲۵ و ۶۳۹.

البته باز به تأکید می گویم سخن بعضی تذکره نگاران تصوف که شیخ بهائی را به سلسله‌ی صوفیانه‌ی ویژه‌ای منتسب داشته اند (نگر: طرائق الحقائق، ۲۵/۱ و به نقل از طرائق: رجال و مشاهیر اصفهان جناب، ص ۳۳۳) محل تأمل است و شواهدی متقن در آن نیافته ایم.

۳۲. در این باره هم چنین گفتگو شده است در: بهاء الدین العاملی ادیباً و فقیهاً و عالماً، ص ۶۰۴ و ۶۰۵.

۳۳. نگر: منظومه‌ی انوار ولایت، به اهتمام محمد خواجه‌ی، ص ۶۷ و ۶۸.

ابیات منقول در منظومه‌ی نیریزی را مقایسه بفرمایید با: الکشکول بهایی، تحقیق معلم، ۳۳۷/۱ - ۳۳۹. (نقل شیخ از ریاض الأرواح خودش)

۳۴. بطبع با گوشه‌ی چشمی به منظومه‌ی شیر و شکر تلخ.

۳۵. نگر: منظومه‌ی انوار ولایت، ص ۶۸.

۳۶. احوال و اشعار فارسی شیخ بهائی، ص ۱۲۹.

